



فهرست مطالب

۲	 مقدمه
۲	 سوره بقره
۳	 نکات مقدماتی آیه
۳	 هاروت و ماروت
۳	 شأن نزول آیه
۳	 پیروی از شیاطین
۴	 کفر عملی
۴	 کفر در قرآن
۴	 عمل یا تعلیم
۵	 عطف مَا أُنْزِلَ
۵	 آثار واقعی
۵	 ضرر سحر
۶	 مَلِكٌ یا مَلِكِ
۶	 پیام آیه
۶	 مواضع حرمت سحر
۶	 تعبیر سحر به کفر
۷	 ظهور کَفَرٍ
۷	 ارتکاب به سحر
۷	 بُئْسَ مَا شَرَوْا
۷	 روح کلی آیه
۸	 استصحاب شرایع سابقه



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بعد از بحث مفهوم شناسی سحر به مبحث دوم که بحث ادله حرمت است پرداختیم. سه آیه به طور مشخص در قرآن قابل استدلال برای حرمت سحر است. « لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى » (طه/۶۹) و « لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ » (یونس/۷۷) که تقریباً استدلال ما بین این دو آیه مشترک بود.

آیه سوم آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره بقره است. « وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمٍ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمٌ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هِرُوتَ وَ مَرُوتَ وَ مَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲) وَ لَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳) ».

همان طور که قبلاً گفتیم این آیه از آیات نسبتاً طولانی و از لحاظ احتمالات تفسیری شاید پراهمتالترین آیه تفسیری قرآن باشد. مرحوم علامه می‌فرماید: یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال در این آیه شریفه وجود دارد.

سوره بقره

این آیه تقریباً در پایان سلسله‌ای از آیات در سوره بقره به عنوان طولانی‌ترین سوره قرار دارد. در اوایل سوره بعد از اشاره به سه گروه مؤمن و کافر و منافق، به قصه خلقت حضرت آدم علیه السلام و هبوط از بهشت و غیره می‌پردازد. تقریباً قسمت سوم این سوره از آیه ۴۰ شروع شده و به آیه ۱۰۳ ختم می‌شود. این آیات مربوط به مباحث بنی اسرائیل است. سوره بقره ضمن اینکه مشتمل بر مطالب متنوع و متعددی است، اما خط مستمری در آن وجود دارد که دائماً به بنی اسرائیل مرتبط است. بهانه گیری‌های بنی اسرائیل، آمدن حضرت موسی، قصه سحره تا به این آیه می‌رسد. چند موضوع در این آیه قابل بررسی است تا به بحث فقهی در این آیه برسیم.



نکات مقدماتی آیه

هاروت و ماروت

روایاتی در کتب اهل سنت در مورد دو ملکی که به عنوان هاروت و ماروت آمدند و تعلیم سحر کردند برای اینکه مردم بتوانند ابطال سحر کنند، آمده است که مرحوم علامه در بحث روایی آورده‌اند. چند مورد از این روایات متعدد کتب اهل سنت با سندهای ضعیف در کتب شیعه آمده است که حاوی مطالبی است که دال تنقیص و نزول شأن و جایگاه این دو ملک است و موافق با مقام عصمت ملائکه نیست. در این روایات آمده است که این دو ملک فرستاده شده مبتلا به گناه و معصیت شدند که در کتب روایی در المنصور نیز به آن اشاره شده است. قطعاً این روایات، مطرود است لذا مرحوم علامه هم در توضیح آنها را مخالف کتاب می‌داند و می‌آورد «فَضْرَبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ». لکن یکی دو روایت مرفوعه را کنار می‌گذاریم و بقیه روایاتی که از اهل سنت متعدد نقل شده است را نیز نمی‌توان پذیرفت.

شأن نزول آیه

شأن نزول آیه در یکی دو روایات معتبره آمده است که مرحوم علامه ذیل بحث روایی نقل کرده‌اند. شأن نزول و نگاه این آیه به این داستان است که، حضرت سلیمان کارهای خارق العاده‌ای انجام می‌داد. بعد از وفات ایشان ظاهراً شیاطین جنی اسناد و نشانه‌هایی را در زیر تخت ایشان قرار دادند تا حضرت را متهم کنند که اعمال خارق العاده وی مستند به سحر بوده است. لذا عده‌ای که به مقام ایشان توجه نداشتند و مطالب را کامل نمی‌دانستند باور کردند و همین منشأ شد که به نحوی معاذالله حضرت سلیمان را تکفیر کرده و متهم به سحر کنند و چنین باور غلطی نسبت به ایشان پیدا نمایند.

عبارت «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ» ناظر به این معناست. تَتْلُوا در اینجا با عَلٰی متعدی شده است و به معنای کذب است یعنی شیاطین بر تخت سلیمان دروغ بستند. گرچه عبارات اتَّبِعُوا، تَتْلُوا، الشَّيَاطِينُ و عَلٰی چند احتمال دارد ولی با توجه به روایات معتبری که در این معنا در ذیل آیه وارد شده است معنای فقره اول آیه همین است.

پیروی از شیاطین

عده‌ای دروغی شیاطین نسبت به تخت سلیمان را دنبال کردند یعنی سحری که فکر می‌کردند حضرت سلیمان به آن مبتلا بوده است را ادامه دادند. این سحر سنتی است که در یهود رواج فراوان داشته است. در دوران متأخر همین طور بود که یهود



معروف به سحر بودند و سحر در آنها سنتی ساری و جاری بوده است. بر اساس روایت معتبره‌ای که ابوبصیر نقل می‌کند و در میزان ذیل آیه وارد شده است بهترین احتمال در «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ» همین معناست.

کفر عملی

در ادامه آیه آمده است «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنٌ» یعنی او سحر نمی‌کرده است. معنای کَفَرَ در این فقره، کُفر عملی و مقصود سحر است و قطعاً کفر اعتقادی مقصود نیست. آن چه به ایشان نسبت می‌دادند این بود که سلیمان معاذالله اهل سحر بود. مناسبات حکم و موضوع اقتضا همین معنا را می‌کند، که این کفر در اینجا به معنای کفر عملی است و مصداق آن در سحر است. در قرآن کریم کفر به معنای کفر اعتقادی با درجات و مراتب به کار رفته است که بیشترین استعمال کفروا و کافر و... در کفر اعتقادی است. اما مواردی هم در قرآن داریم که کفر، در کفر عملی به کار رفته است که همان گناهان و معاصی می‌باشد «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» (توبه/۳۷) کفر مذکور در آیه ۱۰۲ سوره بقره از همین نوع است.

کفر در قرآن

کفر در لغت به معنای پوشاندن است. زارع هم در آیات به معنای پوشاندن است. کلمه کفر در قرآن هم معنای اصل لغوی به کار رفته است. «يُجِبُ الْكُفَّارُ» یعنی زراع که همان معنای لغوی است. معنای اصطلاحی، کفر اعتقادی می‌باشد. معنای دیگر کفر عملی است که همان ناسپاسی عملی و در حقیقت یعنی معصیت و گناهکاری. در این آیه کفر به معنای سحر یعنی کفر عملی است و مصداق آن سحر است. لذا «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنٌ» یعنی «ما سحر سلیمان». کفر عملی نداشت و در ادامه می‌فرماید: «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا». کفروا هم در اینجا به معنای «سحروا» یعنی آن‌ها مبتلا به سحر بودند.

عمل یا تعلیم

آیا در کفر عملی، مقصود عمل سحر است یا تعلیم سحر؟

تعلیم سحر دو حالت دارد: گاهی همراه با سحر است و با آن منطبق و یکی است. گاهی فقط تعلیم می‌کند ولی سحر نمی‌کند. بزرگانی بودند که سحر را می‌دانستند و حتی یاد می‌دادند ولی هیچ وقت سحر نمی‌کردند. کفر بین عمل و تعلیم سحر من وجه است. در «وَمَا كَفَرَ» هر دو احتمال وجود دارد. لکن ظهور بیشتر همان عمل سحر است. چرا که حضرت سلیمان را به سحر متهم می‌کردند مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ لذا آیه می‌فرماید: نه او سحر نمی‌کرده است. پس کفر اول به معنای عمل سحر است. اما در مورد کَفَرُوا در فقره «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا» که نسبت به شیاطین داده شده است که کفر عملی به



سحر می‌ورزیدند احتمال یاد دادن نیز هست. در این صورت، فقره «يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» توضیح کفروا است. ولی اصل این است که نگوییم این مطلب تأکید و توضیح است بلکه بگوییم این مطلب تأسیسی است لذا کفروا به معنای سحروا است.

عطف مَا أُنْزِلَ

در عطف «وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» دو احتمال است. یکی عطف بر مَا تَتْلُوا باشد یعنی اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَرُوتَ وَ مَرُوتَ. و دیگر اینکه عطف بر السحر باشد یعنی يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَرُوتَ وَ مَرُوتَ لذا مقصود از وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَرُوتَ وَ مَرُوتَ همان سحر است و اظهر همین عطف بر السحر است یعنی همانی که بر هاروت و ماروت نازل می‌شد را به مردم یاد می‌دادند.

آثار واقعی

عبارت «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ» منافاتی با آنچه که در مفهوم سحر گفتیم ندارد. گرچه سحر تخیلات و امور غیر واقعی است لکن همین تخیلات و امور غیر واقعی می‌تواند آثار واقعی داشته باشد. مثلاً اگر به کسی تلقین کنید که مریض است این تلقین و تخیل او را مریض می‌کند. آنچه که در مفهوم سحر است این است که سحر همیشه از مجرای تخیلات می‌گذرد. یعنی ساحر در خیال و وهم دیگری تصرف می‌کند و او غیر واقع را واقع می‌بیند و ممکن است آثار واقعی بر این تخیل مترتب شود. گفتیم غیر واقعی بودن سحر معنایش این نیست که آثار واقعی هم نداشته باشد. در قصه حضرت موسی و سحره فرعون چند مرتبه قرآن می‌رساند که این واقعی نبود. «إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ» (هود/۶۹) «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ» (اعراف/۱۱۶). در اینجا هم يُفَرِّقُونَ امر واقعی است و با اصل سحر که امر غیر واقعی است منافاتی ندارد. توهمی که در او ایجاد شده است آثار واقعی دارد.

ضرر سحر

«وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» این آیه ضرر رساندن سحر را پذیرفته است و اینکه این ضرر رساندن باذن الله می‌داند. این اذن الله، اذنی تکوینی است. یعنی همین قاعده سحر و تصرف در خیال دیگران، قانونی طبیعی در عالم است که خدا قرار داده است. لذا همانگونه که همه امور عالم به خدا برمی‌گردد سحر نیز همینطور است. یعنی بهره بردن از قانون برانگیختن خیال و قانونی که در باب سحر است، خروج از دایره حکومت و قدرت و سلطنت تکوینی الهی نیست.



ملک یا ملک

نکته دیگر این است که ملکین بخوانیم یا ملکین؟ بعضی ملکین خوانده‌اند و گفته‌اند مقصود دو شخصیت بزرگ بوده نه ملک. بعضی هم ملکین خوانده‌اند و گفته‌اند مقصود ملائکه‌ای بودند که خدا در این قصه از عالم غیب آنها را به صورت بشر در میان مردم آورد و آنها این آموزش‌ها را می‌دادند و می‌گفتند «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ» ما چیزی را آموزش می‌دهیم تا شما را از این سنت رایج که همه مبتلا به سحرید و در مشقت، نجات دهد. این احتمال خیلی کم واقع می‌شود و بسیار نادر است که ملکی به صورت بشر نازل شود و چنین تعالیمی را انجام دهد. احتمال سوم و اظهر همان ملک به معنای عادی و متعارف از جنس ملک است. گفته شده است موجودات ملکی می‌توانند تمثیل بشری و تجسد پیدا کنند و حشر و نشر داشته باشند.

پیام آیه

۱. سنت سحر در قوم بنی اسرائیل بشدت مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد. چرا که یک سنت و قاعده اجتماعی شده و شیوع پیدا کرده بود و لذا آن را به شدت محکوم می‌کند.
۲. رواج این سنت بر اساس اعتقاد و افتراء باطل به حضرت سلیمان بوده است که به نحوی آن را ادامه می‌داند.
۳. خداوند در اینجا به صورت خاص و اعجاز آمیزی این درد را معالجه می‌کند لذا آن دو ملک را می‌فرستد.
۴. مردم ضمن استفاده از این کمک الهی همین معالجه را در مسیر باطل قرار دادند.

مواضع حرمت سحر

به این آیه برای حرمت سحر استدلال شده است. مواضعی که در این آیه بر حرمت سحر دلالت می‌کند چند مورد است:

تعبیر سحر به کفر

تعبیر از سحر به کفر که در دو سه جای آیه آمده است و بدون تردید قرائن داخلی نشان می‌دهد که مقصود کفر عملی و سحر است. روایات معتبری نیز ذیل آیه وارد شده است که از سحر به کفر تعبیر شده است. بنابراین موضع اول استدلال به این آیه شریفه برای حرمت سحر، تعبیر به کفر است که در سه جای این آیه است. بدون تردید با قرائن داخلی و خارجی مقصود از کفر، کفر عملی است و مصداقش سحر است و کفر هم در جایی که بدون قرینه استعمال شود ظاهر در این است که مرتکب حرام و معصیتی شده است.



ظهور کفر

تعبیر کفر ظهور در حرمت دارد. کفرهای عملی «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» (توبه/۳۷) چون در مقام بیان است و اطلاق دارد و کفر و ناسپاسی مطلق است نه محدود، ظهور پیدا می‌کنند در امری الزامی که وجود داشته ولی او ناسپاسی کرده است. لذا استعمال کلمه کفر در باب سحر ظهور در حرمت دارد. پس موضع شاهد دوم در آیه وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلِيمٍ است که با قرائن داخلی و خارجی مقصود از اتباعوا این است که سحر می‌کردند و مصداق متابعت از مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ با قرائن داخلی و روایات همان سحری است که یهود به آن مبتلا بودند. لذا آیه در مقام مذمت و توبیخ می‌گوید اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلِيمٍ. این توبیخ تامی است که با کراهت سازگار نیست و ظهور در حرمت دارد. تذکر: شواهد این است که آنها خودشان مبتلا به این عمل بودند. البته این احتمال هم منتفی نیست که اتباعوا به معنای اتباع در مقام پذیرش التزام و قبول قلبی باشد نه عمل سحر. لکن اگر به معنای عمل سحر باشد آن هم شاهد دیگری است.

ارتکاب به سحر

سومین شاهد آیه بر حرمت، این جمله است «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ». اشترا به معنی ارتکاب آمده است به این معنی که اینها می‌دانند کسی که با سحر سر و کار دارد «مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» هیچ راه نجاتی ندارد. یعنی عذاب دارد و این ظهور در حرمت پیدا می‌کند. البته این بنابر احتمال این است که اشترا به معنی ارتکاب باشد. اما اگر به معنی اکتساب با این سحر باشد فقط کسبش را حرام می‌کند و چون کسبش را تحریم می‌کند عرفاً ملازمه دارد با اینکه خود عمل هم حرام است که مورد مزمت قرار گرفته است. البته ظهور عرفی اشترا در معنای اول است.

بُئْسَ مَا شَرَوْا

شاهد چهارم «لِبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» است که می‌فرماید خودشان را به سحر فروختند و با سحر معامله کردند. بُئْسَ به صورت مطلق، مذمت مطلقه است که از آن عذاب و عقاب بر می‌آید و حرمت استفاده می‌شود.

روح کلی آیه

پنج یا شش شاهد در آیه است که حرمت را می‌رساند و از همه مهمتر این است که سر تا پای آیه توبیخ یک عملیات بسیار ناپسند است. و همه این شواهد یک روح کلی دارد که آیه در مقام مذمت و توبیخ شدید ارتکاب به سحر و مبتلا شدن به این سنت باطل اجتماعی است. این مجموعه شواهدی است که در آیه دلالت بر حرمت می‌کند.



استصحاب شرایع سابقه

نکته دیگر که باید از نگاه فقهی به آن توجه شود این است که آیه در مورد بنی اسرائیل است و آنها را مذمت می‌کند و مربوط به شریعت سابقه است. حال این سوال مطرح است که آیا در شریعت ما هم همینطور است؟ پاسخ این است که معنا و متفاهم عرفی بیان احکام در شرایع سابقه و ذکر آنها در قرآن کریم، عنایت و توجه و قبول در این شریعت است مگر جایی قرینه‌ای برخلاف بیابیم. لذا اگر قرینه خاصی نباشد که فقط مربوط به آنها است ظاهرش تأیید آن است.

سؤال: آیا استصحاب احکامی که در قرآن و روایات نیامده است ولی ما از راه‌های دیگری می‌فهمیم که در شریعت سابقه موضوعیت داشته است جایز است؟

پاسخ: این داستان مفصلی دارد که در تنبیهاستصحاب ملاحظه کردید. اگر حکمی در شریعت سابقه ثابت شده است و در متون دینی ما نیامده است و ما شک می‌کنیم که حکم شریعت مثلاً حضرت موسی یا حضرت عیسی تداوم و استمرار دارد یا نه، این جای همان بحث استصحاب شرایع سابقه است. استصحاب شرایع سابقه محل اختلاف است و بعضی‌ها قبول دارند و بعضی‌ها قبول ندارد. آنهایی که می‌گویند قبول نداریم علت را عوض شدن موضوع و یا قرینه عامه می‌دانند. این مربوط به بحثی است که در استصحاب شرایع سابقه در اصول خوانده‌ایم و الا آنچه که از شرایع سابقه در آیات و روایات اشاره شود به معنای این است که ما قبول داریم و این قرینه عامه است مگر اینکه بطور خاص بفهمیم که حکم مربوط به ما نیست. لذا این حکمی که با عذاب و خطاب در این آیه مورد مذمت قرار گرفته است و بنی اسرائیل را بخاطر ارتکاب سحر مورد نکوهش قرار می‌دهد، علی القاعده می‌گوید که ما هم مهر تأییدی بر عدم مقبولیت آن می‌زنیم و لذا نیازی به استصحاب یا تردید در این‌ها نیست.